

کیفیت ارتباط والد- فرزند پیش شرط تربیت دینی فرزندان

منصوره السادات صادقی*، دکتر علی مظاهری**

چکیده:

پژوهش حاضر با هدف بررسی کیفیت ارتباط والد- فرزند به عنوان پیش شرط تربیت دینی فرزندان طراحی و اجرا گردید. تعداد ۳۷۴ نفر دانشجو (۱۷۷ پسر و ۱۹۷ دختر) به عنوان نمونه طبقه‌ای نسبتی در دسترس انتخاب شدند و پرسشنامه سبک تربیتی یا محیط خانوادگی (نقاشان، ۱۳۵۸) و پرسشنامه محقق ساخته را تکمیل نمودند. به طور کلی نتایج آزمون مجذور کا نشان داد در حالی که در سبک تربیتی مقتدرانه بیشترین فراوانی مربوط به آزمودنی‌هایی است که والدین خود را «افرادی مذهبی در نظر گرفته‌اند که برای تربیت دینی آن‌ها سعی و تلاش کرده‌اند»، در سبک تربیتی مسامحه‌کارانه بیشترین فراوانی مربوط به آزمودنی‌هایی است که والدین خود را «افرادی بی تفاوت نسبت به مذهب در نظر گرفته که برای تربیت دینی آن‌ها سعی و تلاش نداشته‌اند». هم‌چنین در حالی که درصد آزمودنی‌هایی که خود را در گروه‌های «من مسلمان هستم و اگرچه دوست دارم که دستورات دینی را رعایت کنم، ولی گاهی چنین نیستم» و «من به خدا ایمان دارم و اگرچه دوست دارم خواسته‌های او را انجام دهم ولی گاهی اوقات نمی‌توانم» در سبک تربیتی مقتدرانه دارای بیشترین فراوانی است. درصد آزمودنی‌هایی که خود را در گروه‌های «هنوز در مورد دین خود تصمیمی نگرفته‌ام» و «ممکن است خدا وجود داشته باشد، ولی این امر به زندگی من ارتباطی ندارد» قرار داده‌اند، در سبک تربیتی مسامحه‌کار بیشترین فراوانی را دارد. در مطالعه حاضر هم‌چنین نشان داده شد که منابع شناخت دینی در سبک‌های تربیتی مختلف، متفاوت است. به طوری که در سبک تربیتی مقتدر شناخت دینی بیشتر از طریق خانواده و در سبک تربیتی مسامحه‌کار شناخت دینی بیشتر از طریق اماکن مذهبی است. در تبیین نتایج فوق به ارتباط والد - فرزند در دوران کودکی با توجه به نظریه‌های روابط موضوعی، دلبستگی و یادگیری اجتماعی اشاره شده است. این نظریه‌ها فرض می‌کنند که ارتباط بهینه والد - فرزند در جامعه‌پذیری دینی فرزندان نقش مهمی ایفا می‌کند.

کلیدواژه‌ها: سبک‌های تربیتی، تربیت دینی، رابطه والد - فرزند

* دانشجوی دکتری روان‌شناسی عمومی، دانشگاه شهید بهشتی، تهران

** دانشیار، پژوهشکده خانواده، دانشگاه شهید بهشتی، تهران

✉ نویسنده مسئول: تهران - آوین - دانشگاه شهید بهشتی - پژوهشکده خانواده

تلفن: ۰۲۱ - ۲۲۴۳۱۸۱۴

دورنما: ۰۲۱ - ۲۹۹۰۲۳۶۸

پست الکترونیک: m_sadeghi@yahoo.com

مقدمه

در طی دهه ۱۹۶۰ تا ۱۹۷۰ پژوهشگران علوم اجتماعی به پدیده‌ای به نام شکاف نسل‌ها^۱ علاقمند شدند؛ نوعی تمرّد (طغیان)^۲ نوجوانان علیه والدین که اختلافات قابل ملاحظه‌ای به وجود می‌آورد (هانز برگر^۳، ۱۹۸۵؛ به نقل از اسپیلکا، هود، هانزبرگر و گورساج^۴، ۲۰۰۳). برخی پژوهشگران به اختلافات عمیق بین نسل‌ها اعتقاد داشتند (فری‌ادنبرگ^۵، ۱۹۶۹ و توماس^۶، ۱۹۷۴؛ به نقل از لرنر و اسپانیر^۷، ۱۹۸۰) و برخی اختلافات نگرشی بین والدین و فرزندان نوجوان‌شان را خیلی کم دانسته (مانند لرنر و اسپانیر^۸، ۱۹۸۰) و یا اصلاً اختلافی گزارش نکردند (نلسن^۹، ۱۹۸۱) و کوپراسمیت، رگان و دیک^{۱۰}، ۱۹۷۵؛ به نقل از اسپیلکا و همکاران، ۲۰۰۳). پژوهشگران عوامل متعددی را در بروز این اختلافات مؤثر دانستند که از آن جمله به اختلاف نگرش‌ها و میزان توافق والد - فرزند در مباحث دینی اشاره کرده‌اند (بنگتسون و ترل^{۱۱}، ۱۹۷۸؛ نقل از لرنر و اسپانیر، ۱۹۸۰). مطالعه هانزبرگر^{۱۲} (۱۹۸۵) مطالب فوق را تأیید کرد و به‌طور کلی نشان داد که همسانی عقاید دینی در بین فرزندان با مادران ۴۳٪ و با پدران ۴۸٪ بوده و هرچه کیفیت روابط والد-فرزند بهتر باشد توافق در مباحث دینی بیشتر و انتقال و آموزش ارزش‌های دینی بهتر انجام می‌شود.

در همین زمینه مطالعات متعدد، نتایج مشابهی را نشان داد و این‌طور گزارش شد که میزان شباهت اعتقادات دینی در والدین و فرزندان به نوع ارتباط والد-فرزند برمی‌گردد و هرچه نزدیکی این ارتباط قوی‌تر باشد، پذیرش آموزش‌ها و اعتقادات دینی فرزندان و مقدار یکسانی آن با اعتقادات والدین بیشتر است (هوج، پتریلو و اسمیت^{۱۳}، ۱۹۸۲). بنابراین اگر والدین نقش بااهمیتی در نحوه تحول و تربیت دینی فرزندان ایفا نمایند، می‌تواند بین دینداری آن‌ها با نوع رابطه با فرزندان‌شان رابطه‌ای وجود داشته باشد. هانزبرگر (۱۹۸۵) در گزارش خود نتیجه گرفت که والدین بهترین پیش‌بینی‌کننده نگرش‌های دینی فرزندان‌شان هستند. هم‌چنین آلپورت، گیلسپای و یانگ^{۱۴} (۱۹۴۸)، به نقل از آرجیل^{۱۵}، ۲۰۰۰ در مطالعه‌ای که نمونه آن شامل دو سوم دانش‌آموزان هاروارد^{۱۶} و رادکلیف^{۱۷} بود، درباره منابع اثرپذیری تربیت دینی دانش‌آموزان از آن‌ها سؤالاتی پرسیدند. نتایج نشان داد ۶۷٪ از کل نمونه، روش کسب آموزش دینی خود را والدین اعلام کردند. هانزبرگر و بران^{۱۸} (۱۹۸۴)، نقل از اسپیلکا و همکاران، ۲۰۰۳ نیز در مطالعه‌ای که بر ۸۷۸ نفر از دانشجویان روان‌شناسی در سیدنی انجام شده بود، گزارش کردند که این دانشجویان والدین را مهم‌ترین عامل در ارتقاء عقاید و تربیت دینی خود دانسته‌اند.

محققان دیگر مانند فرانسیس و گیسیون^{۱۹} (۱۹۹۳) و فرانسیس و بران^{۲۰} (۱۹۹۱) همه نتیجه گرفتند که اگرچه عوامل بسیاری مانند والدین، مدارس، همسالان، مؤسسات دینی، کتاب‌ها و... به‌طور بالقوه در دینداری^{۲۱} و جامعه‌پذیری دینی^{۲۲} فرزندان اثر می‌گذارند، اما والدین با اهمیت‌ترین عامل اولیه در تربیت دینی فرزندان هستند. مک‌کوبی^{۲۳} (۱۹۹۲) نیز اعتقاد دارد با این‌که والدین تنها

افرادی نیستند که در اجتماعی کردن فرزندان‌شان نقش دارند، اما همواره خانواده به‌عنوان اصلی‌ترین عامل در نظر گرفته شده است و در این حیطة، جنبه‌های عاطفی رابطه والدین و فرزندان بیشترین اهمیت را دارد. برخی پژوهشگران مانند کورن وال و توماس^{۲۴} (۱۹۹۰)، نقل از اسپیلکا و همکاران، (۲۰۰۳) تأثیر والدین را بر دینداری فرزندان‌شان به‌عنوان «ارتباط مذهبی شخصی»^{۲۵} قلمداد می‌کنند. شرکت و دارنل^{۲۶} (۱۹۹۹) نیز بر این باورند که والدین بر تربیت دینی فرزندان‌شان و هم‌چنین دستیابی و نگهداری آن مؤثر هستند. این پژوهشگران اعتقاد دارند که تأثیر والدین بر تربیت فرزندان نه تنها از طریق خصوصیات موقعیتی آن‌هاست بلکه از طریق انتقال ارزش‌ها و نیز فراهم آوردن یک محیط اجتماعی هدایت‌کننده است و البته حمایت والدین مهم‌ترین عامل برای نیل به کمال تربیتی است. هم‌چنین هانزبرگر (۱۹۷۶)، نقل از منیع قبلی) با مطالعه‌ای که در مورد «حفظ ایمان»^{۲۷} در دانشجویان فرقه‌های مختلف کاتولیک و پروتستان انجام داد، ارتباط بین مذهب و عملکردهای مذهبی پذیرفته شده در خانه را با پذیرش و قبول آموزش‌های مذهبی در دانشگاه دارای همبستگی +۰/۴۴ نشان داد.

علی‌رغم تحقیقات گسترده‌ای که در حوزه تأثیر جهت‌گیری دینی والدین بر نوع اعمال رابطه با فرزندان انجام شده است (رک: لاف و سرل^{۲۸}، ۱۹۸۷)، تحقیقات کمتری در رابطه با رویکردهای والدگری^{۲۹}، دین و تحول فرزندان وجود دارد. تحقیقات تجربی در رابطه با سبک‌های تربیتی^{۳۰} و دین، راه‌گشا و ارتباط‌دهنده مسائل مربوط به والدگری و تحول دینی فرزندان خواهد بود (اسپیلکا و همکاران، ۲۰۰۳).

باوریند^{۳۱} (۱۹۷۱، ۱۹۹۱؛ به‌نقل از برزونسکی^{۳۲}، ۲۰۰۴) براساس دو بعد پاسخگویی^{۳۳} و تقاضامندی^{۳۴} والدین، سه سبک تربیتی را پیشنهاد داد. نوع اول مقتدرانه^{۳۵} (والدینی که هم‌پذیرنده^{۳۶} و هم‌متوقع^{۳۷} هستند)، نوع دوم استبدادی^{۳۸} (والدینی که متوقع هستند، اما پذیرنده نیستند)، نوع سوم سهل‌گیر^{۳۹} (والدینی که پذیرنده هستند اما متوقع نیستند). بعدها نوع چهارم یعنی طردکننده^{۴۰} براساس دو بعد تقاضامندی و پاسخگویی توسط محققین دیگر اضافه شد (اسلیکر^{۴۱}، ۱۹۹۸). تحقیقات باوریند نشان داده است که فرزندان با والدین مقتدر در اعتماد به خود و خودکنترلی نمرات بالاتری در مقایسه با فرزندان دیگر والدین داشته‌اند (اسلیکر، ۱۹۹۸). نتایج تحقیقات طولی و مقطعی متعدد نشان داد که سبک تربیتی مقتدر نسبت به سبک‌های دیگر کارآمدترین سبک در تحول مثبت کودکان است (بوری، لویسل و میسوکانیس^{۴۲}، ۱۹۸۸ و راهنر^{۴۳}، ۱۹۹۴؛ نقل از دی روس و همکاران^{۴۴}، ۲۰۰۴). هم‌چنین پژوهش‌هایی مانند شرکت و دارنل (۱۹۹۹) نشان داد که سبک تربیتی استبدادی منجر به ارزش دادن جبر و اطاعت^{۴۵} در فرزندان می‌شود.

اغلب پژوهش‌ها نشان داده‌اند که سبک تربیتی سهل‌گیر با دینداری بیرونی^{۴۶} و سبک تربیتی مقتدر با دینداری درونی^{۴۷} در بین فرزندان نوجوان مرتبط هستند (رک: گیسبرجت^{۴۸}، ۱۹۹۵).

توماس و همکاران^{۴۹} (۱۹۷۴)، به‌نقل از دادلی و ویسی^{۵۰} (۲۰۰۰) اعتقاد دارند که وقتی والدین و فرزندان حمایت و ارتباط عاطفی مثبتی دارند، نوجوانان تعهد بالایی نسبت به ارزش‌های دینی نشان می‌دهند. هوج، پتریلو و اسمیت (۱۹۸۲) نیز گزارش کردند که انتقال ارزش‌ها به شدت تحت تأثیر خانواده، اعتقادات مذهبی آن‌ها و توافق بین اعضا خانواده می‌باشد و انتقال ارزش‌ها در خانواده‌هایی که ارتباط بین والدین و فرزندان ضعیف است به‌کندی صورت می‌پذیرد. هم‌چنین کلارک، ورتینگتون و دنسر (۱۹۹۸)، به‌نقل از دی روس و همکاران، (۲۰۰۴) نشان دادند والدینی که از فرزندان‌شان در ضمن کنترل، حمایت هم می‌کنند، فرزندان ارزش‌های دینی و اخلاقی شبیه والدین خود را خواهند داشت. اما والدینی که فقط از فرزندان خود حمایت می‌کنند بدون این‌که کنترلی بر آن‌ها داشته باشند و یا والدینی که از فرزندان خود نه حمایت می‌کنند و نه کنترلی بر آنان دارند فرزندان باورها و ارزش‌های دینی شبیه والدین‌شان نخواهند داشت.

در همین راستا مطالعات کیرکپاتریک^{۵۱} (۱۹۹۴، ۱۹۹۸ و ۱۹۹۹) که با استفاده از نظریه بالبی^{۵۲} (۱۹۶۹، ۱۹۷۳ و ۱۹۸۰؛ به‌نقل از کیرکپاتریک، ۱۹۹۹) بحث دلبستگی و رابطه والد-فرزند را به حوزه دین وارد کرده بود، دریچه دیگری بر این مسئله گشود. کیرکپاتریک (۱۹۹۲) اعتقاد دارد مذهب می‌تواند به‌عنوان فرایند دلبستگی، مفهوم‌سازی شود که در آن رفتارها و باورهای مذهبی به صورت گستره‌ای از نظام دلبستگی در انسان‌ها عمل کنند. این نظام رفتاری زیستی رابطه بین فردی میان کودک و مراقبین را شکل می‌دهد؛ هم‌چنین کودکان را قادر می‌سازد تا در حضور تصویر دلبستگی، احساس ایمنی کنند و به اندازه کافی در امنیت باشند تا به کشف محیط پیرامون‌شان بپردازند. کودک بر پایه تجارب اولیه دلبستگی، روان‌بنه‌های هیجانی - شناختی مربوط به روابط بین فردی را گسترش می‌دهد که این تحول بعدها می‌تواند با یک تصویر دلبستگی فوق طبیعی همراه شود. در حقیقت، اعتقاد مذهبی به نوعی می‌تواند دریچه‌ای منحصر به‌فرد به فرایندهای دلبستگی بزرگسال بگشاید (خوانین‌زاده و همکاران، ۱۳۸۴). کیرکپاتریک و شیور^{۵۳} (۱۹۹۲) در مطالعات خود این‌طور نتیجه گرفتند، افرادی که الگوهای دلبستگی ایمن داشتند سطوح بالاتری از تعهد مذهبی و تصور از خدای مثبت‌تری نسبت به الگوهای دلبستگی اجتنابی داشتند. هم‌چنین آنان به این نتیجه رسیدند که بزرگسالانی از خانواده‌های غیرمذهبی با ارتباطات دلبستگی اجتنابی، نسبت به انواع دیگر الگوهای دلبستگی، بیشتر مذهبی بودند. با وجود این‌که به اعتقاد این پژوهشگران نتایج نشان می‌دهد که خدا و دین ممکن است برای افرادی با تاریخچه دلبستگی اجتنابی به طرق جبرانی عمل کند و خدا به‌عنوان چهره دلبستگی جانشین^{۵۴} محسوب شود، اما در فرضیه انطباقی^{۵۵} تجدیدنظر شده، گرنکوویست^{۵۶} (۱۹۹۸) اعتقاد دارد کودک میزان مذهبی بودن مراقب را می‌پذیرد، همان‌طور که کودکان دلبسته شده ایمن بیشتر احتمال دارد که به‌طور موفقیت‌آمیزی نظام رفتارها و عقاید مذهبی چهره دلبستگی‌شان را بپذیرند و با آن منطبق شوند (گرنکوویست و هیجکول^{۵۷}، ۱۹۹۹).

با عنایت به آنچه گذشت، نتایج پژوهش‌ها نشان می‌دهند که اهداف و سبک‌های والدگری با تحول دینی فرزندان مرتبط بوده و نقش به‌سزایی در نوع تربیت دینی فرزندان ایفا می‌کنند (پالکویتز و پالم^{۵۸}، ۱۹۹۸). بدین ترتیب از یک‌سو، با توجه به این‌که تحقیقات متعدد، نشان‌دهنده تأثیر نوع فضای خانوادگی در افزایش یا کاهش باورهای دینی فرزندان هستند (به‌عنوان نمونه: جانسون^{۵۹}، ۱۹۷۳؛ هوج، پتریلو و اسمیت، ۱۹۸۲ و دادلی و ویسی، ۲۰۰۰) و از دگرسو، با توجه به این‌که سبک تربیتی والدین می‌تواند بر چگونگی انتقال آموزه‌های دینی به فرزندان تأثیرگذار باشد (اسپیلکا و همکاران، ۲۰۰۳)، و سرانجام نتیجه‌گیری همگرای رویکردهای مختلف در جامعه‌پذیری دینی مبنی بر این‌که والدین نقش بسیار مهمی در تحول و تربیت دینی فرزندان ایفا می‌کنند (باتسون، اسپوئن رید و ونتیس^{۶۰}، ۱۹۹۳؛ بنسون و همکاران^{۶۱}، ۱۹۹۷؛ کورنوال، ۱۹۸۹ و بران، ۱۹۸۷؛ تمام منابع نقل از اسپیلکا و همکاران، ۲۰۰۳)، هدف پژوهش حاضر بررسی کیفیت رابطه والد - فرزند به‌عنوان عاملی مداخله‌گر در تربیت دینی فرزندان است.

روش

جامعه، نمونه و روش نمونه‌گیری

جامعه آماری این پژوهش را دانشجویان دانشکده‌های «دندانپزشکی»، «ادبیات و علوم انسانی»، «برق و کامپیوتر» و «معماری و شهرسازی» دانشگاه‌های شهید بهشتی و علوم پزشکی شهید بهشتی که در سال تحصیلی ۸۵ - ۱۳۸۴ در این دانشکده‌ها مشغول به تحصیل بودند، تشکیل می‌دهد. با توجه به تناسب تعداد دانشجویان هر دانشکده به کل دانشجویان و همچنین رعایت نسبت دختر و پسر در هر دانشکده به نسبت آن در جامعه، تعداد ۳۷۴ نفر با استفاده از روش نمونه‌گیری طبقه‌ای نسبتی به صورت در دسترس انتخاب شدند.

ابزارهای پژوهش

پرسشنامه سبک تربیتی (پرسشنامه محیط خانوادگی): این پرسشنامه توسط نقاشان (۱۳۵۸، به‌نقل از آقاجری، ۱۳۷۴) براساس کارهای شیفر (۱۹۶۵، به‌نقل از منبع قبلی) تهیه شده و دارای ۷۷ ماده است که ابعاد مختلف کنترل، آزادی و محبت و طرد (گرمی، سردی) را در روابط خانواده می‌سنجد. ضریب پایایی پرسشنامه توسط سازنده آن ۰/۸۷ گزارش شده است. یعقوب‌خانی غیاثوند (۱۳۷۲، به‌نقل از آقاجری، ۱۳۷۴) در پژوهش خود ضریب پایایی پرسشنامه را از طریق ضریب آلفا و بازآزمایی به‌ترتیب برای بعد کنترل - آزادی ۰/۶۳ و ۰/۷۴ و محبت - طرد ۰/۸۲ و ۰/۹۳ و ضریب پایایی آلفا برای کل پرسشنامه به‌ترتیب ۰/۹۲ و ۰/۸۰ بدست آورد. جهت تعیین روایی پرسشنامه نقاشان (۱۳۵۸، به‌نقل از آقاجری، ۱۳۷۴) از روش اعتباریابی محتوا استفاده شده است.

محمدی (۱۳۸۴) نیز در پژوهش خود که آزمودنی‌های آن را دانشجویان تشکیل می‌دادند، ضریب پایایی را از طریق آلفای کرونباخ برای بعد کنترل - آزادی ۰/۷۸ و برای بعد محبت یا گرمی - سردی ۰/۹۰ بدست آورد. ضریب پایایی این پرسشنامه در پژوهش حاضر برای بعد کنترل - آزادی ۰/۷۸ و برای بعد گرمی - سردی ۰/۹۴ و برای کل پرسشنامه ۰/۸۸ بدست آمد. برای تعیین چهار محیط خانوادگی (روش تربیتی) ابتدا میانگین هر یک از ابعاد محبت و کنترل به‌طور جداگانه محاسبه شده و براساس نمرات بدست آمده چهار محیط خانوادگی شکل می‌گیرد: آزمودنی‌هایی که نمره محیط خانوادگی آنان در هر یک از ابعاد بالاتر از میانگین باشد در محیط اول جای گرفته و روش تربیتی آنان مقتدرانه^{۶۲} می‌باشد، افرادی که نمرات آنان در هر دو بعد کمتر از میانگین باشد، در محیط چهارم جای گرفته و روش تربیتی آنان مسامحه‌کار^{۶۳} می‌باشد، آزمودنی‌هایی که نمره محیط خانوادگی آنان در بعد محبت بالاتر از میانگین باشد و در بعد کنترل پایین‌تر از میانگین باشد در محیط دوم جای گرفته و روش تربیتی آنان سهل‌گیر^{۶۴} می‌باشد، و در نهایت افرادی که نمرات آنان در بعد محبت پایین‌تر از میانگین باشد و در بعد کنترل بالاتر از میانگین باشد در محیط سوم جای گرفته و روش تربیتی آنان استبدادی^{۶۵} می‌باشد (آقاجری، ۱۳۷۴).

پرسشنامه محقق ساخته: این پرسشنامه شامل دو بخش است: بخش اول مشخصات فردی، شامل مواردی در مورد سن، جنس، میزان تحصیلات، رشته تحصیلی و نام دانشکده آزمودنی‌ها؛ بخش دوم پرسشنامه از سه سؤال چهارگزینه‌ای تشکیل شده که میزان اعتقادات آزمودنی و همچنین ارزیابی افراد را از میزان تلاش والدین‌شان در اعمال تربیت دینی بررسی می‌نماید. آزمودنی‌ها پس از انتخاب یکی از گزینه‌ها براساس این‌که والدین آن‌ها مذهبی بوده یا مذهبی نبوده و برای تربیت دینی فرزندشان تلاش داشته یا نداشته، به چهار گروه تقسیم می‌شوند («والدین افرادی مذهبی بوده و برای تربیت دینی تلاش داشته‌اند»، «والدین افرادی مذهبی نبوده ولی برای تربیت دینی تلاش نداشته‌اند»، «والدین افرادی مذهبی نبوده ولی برای تربیت دینی تلاش داشته‌اند» و «والدین افرادی مذهبی نبوده و سرانجام «والدین افرادی مذهبی نبوده و برای تربیت دینی تلاش نداشته‌اند»». هم‌چنین یک سؤال چهار گزینه‌ای در خصوص منابع تربیت دینی (شناخت و آموزش‌های دینی) ارائه شده است. آزمودنی‌ها پس از انتخاب یکی از گزینه‌ها (خانواده، مدرسه و معلم، اماکن مذهبی و شخصی) در هر سؤال، به چهار گروه تقسیم می‌شوند.

یافته‌ها

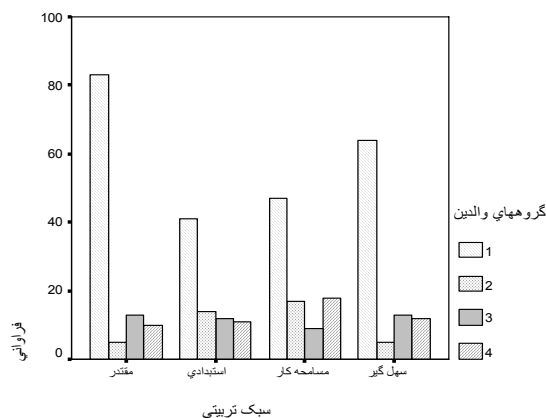
داده‌های جمعیت شناختی این پژوهش نشان می‌دهد میانگین سن آزمودنی‌ها ۲۱/۳۵ و گستره سنی ۲۸-۱۸ می‌باشد. تعداد پاسخ‌دهنده در مقطع کارشناسی ۲۷۱ نفر و در مقطع کارشناسی ارشد ۱۰۳ نفر می‌باشد. هم‌چنین ۱۷۷ نفر پسر و ۱۹۷ دختر در این پژوهش شرکت کردند.

جدول ۱: فراوانی آزمودنی‌ها در ارزیابی مذهبی بودن و اعمال تربیت دینی والدین‌شان در سبک‌های تربیتی مختلف و نتایج آزمون مجذورکا

گروه‌ها	سبک‌های تربیتی فراوانی (درصد)	مقتدر	استبدادی	مسامحه‌کار	سهل‌گیر	جمع
اول	مشاهده شده	۸۳ (۳۵/۳)	۴۱ (۱۷/۴)	۴۷ (۲۰)	۶۴ (۲۷/۲)	۲۳۵ (۱۰۰)
	انتظار رفته	۶۹/۷	۴۹	۵۷/۲	۵۹/۱	
دوم	مشاهده شده	۵ (۱۲/۲)	۱۴ (۳۴/۱)	۱۷ (۴۱/۵)	۵ (۱۲/۲)	۴۱ (۱۰۰)
	انتظار رفته	۱۲/۲	۸/۶	۱۰	۱۰/۳	
سوم	مشاهده شده	۱۳ (۲۷/۷)	۱۲ (۲۵/۵)	۹ (۱۹/۱)	۱۳ (۲۷/۷)	۴۷ (۱۰۰)
	انتظار رفته	۱۳/۹	۹/۸	۱۱/۴	۱۱/۸	
چهارم	مشاهده شده	۱۰ (۱۹/۶)	۱۱ (۲۱/۶)	۱۸ (۳۵/۳)	۱۲ (۲۳/۵)	۵۱ (۱۰۰)
	انتظار رفته	۱۵/۱	۱۰/۶	۱۲/۴	۱۲/۸	
جمع		۱۱۱	۷۸	۹۱	۹۴	۳۷۴

$\chi^2_{(9)} = 26/94$ و $P < 0/001$

گروه‌ها: اول، والدین من افرادی مذهبی بوده و برای تربیت دینی من سعی و تلاش می‌کردند. دوم، والدین من افرادی مذهبی بوده ولی برای تربیت دینی من تلاش و کوشش چندانی نمی‌کردند. سوم، اگرچه والدین من از نظر دینی افرادی کم و بیش بی‌تفاوت بودند، ولی نسبت به تربیت دینی من علاقه نشان می‌دادند. چهارم، والدین من از نظر دینی افرادی کم و بیش بی‌تفاوت بودند و نسبت به تربیت دینی من هم بی‌تفاوت بودند.



نمودار ۱: ارزیابی آزمودنی‌ها از میزان مذهبی بودن و اعمال تربیت دینی والدین‌شان در سبک‌های تربیتی مختلف

منظور از گروه‌های والدین (۱، ۲، ۳، ۴) در نمودار ۱، همان گروه‌هایی است که در پایین جدول ۱، توضیح داده شده است.

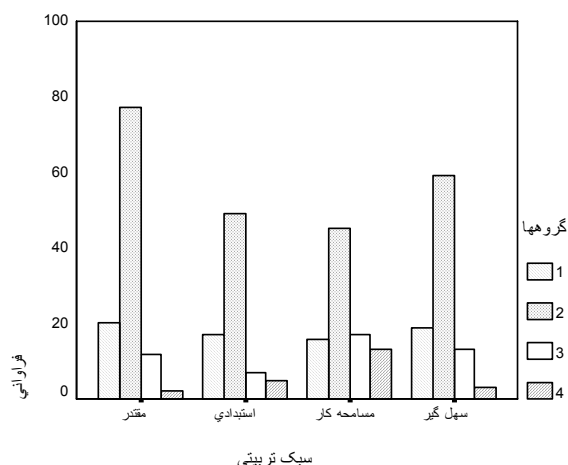
در جدول ۱ تعداد آزمودنی‌ها در تعامل روش‌های تربیتی مختلف و ارزیابی پاسخ‌دهندگان از میزان مذهبی بودن و تلاش والدین‌شان برای تربیت دینی آن‌ها نشان داده شده است. طبق جدول ۱ در حالی که درصد آزمودنی‌هایی که والدین خود را «افرادی مذهبی در نظر گرفته که برای تربیت دینی آن‌ها سعی و تلاش کرده‌اند» در سبک تربیتی مقتدرانه ۳۵٪ است، این درصد در سبک تربیتی مسامحه‌کارانه ۲۰٪ می‌باشد. این در حالی است که درصد آزمودنی‌هایی که والدین خود را «افرادی بی‌تفاوت نسبت به مذهب در نظر گرفته که برای تربیت دینی آن‌ها سعی و تلاش نداشته‌اند» در سبک تربیتی مقتدرانه ۱۹/۶٪ و در سبک تربیتی مسامحه‌کارانه ۳۵/۳٪ می‌باشد. نمودار ۱ تفاوت‌های معنادار را نشان می‌دهد.

جدول ۲: فراوانی آزمودنی‌ها در ارزیابی میزان اعتقادشان و اطاعت از خواسته‌های خدا در سبک‌های تربیتی مختلف و نتایج آزمون مجذورکا

گروه‌ها	روش‌های تربیتی فراوانی (درصد)	مقتدر	استبدادی	مسامحه کار	سهل‌گیر	جمع
اول	مشاهده شده	۲۰ (۲۷/۸)	۱۷ (۲۳/۶)	۱۶ (۲۲/۲)	۱۹ (۲۶/۴)	۷۲ (۱۰۰)
	انتظار رفته	۳۱/۴	۱۵	۱۷/۵	۱۸/۱	
دوم	مشاهده شده	۷۷ (۳۳/۵)	۴۹ (۲۱/۳)	۴۵ (۱۹/۶)	۵۹ (۲۵/۷)	۲۳۰ (۱۰۰)
	انتظار رفته	۶۸/۳	۴۸	۵۶	۵۷/۸	
سوم	مشاهده شده	۱۲ (۲۴/۵)	۷ (۱۴/۳)	۱۷ (۳۴/۷)	۱۳ (۲۶/۵)	۴۹ (۱۰۰)
	انتظار رفته	۱۴/۵	۱۰/۲	۱۱/۹	۱۲/۳	
چهارم	مشاهده شده	۲ (۸/۷)	۵ (۲۱/۷)	۱۳ (۵۶/۵)	۳ (۱۳)	۲۳ (۱۰۰)
	انتظار رفته	۶/۸	۴/۸	۵/۶	۵/۸	
جمع						۳۷۴

$$\chi^2_{(9)} = 22/0.5 \text{ و } P < 0/009$$

گروه‌ها: اول، من به خدا ایمان دارم و تلاش می‌کنم آن‌چه را او خواسته است به‌طور کامل انجام دهم. دوم، من به خدا ایمان دارم و اگرچه دوست دارم خواسته‌های او را انجام دهم ولی گاهی اوقات نمی‌توانم. سوم، من به خدا ایمان دارم ولی در واقع چندان پای‌بند خواسته‌های او نیستم. چهارم، ممکن است خدا وجود داشته باشد، ولی این امر به زندگی من ارتباطی ندارد.



نمودار ۲: ارزیابی آزمودنی‌ها از میزان اعتقاد و اطاعت‌شان از خواسته‌های خدا

در سبک‌های تربیتی مختلف

منظور از گروه‌های والدین (۱، ۲، ۳، ۴) در نمودار ۲، همان گروه‌هایی است که در پایین جدول ۲، توضیح داده شده است.

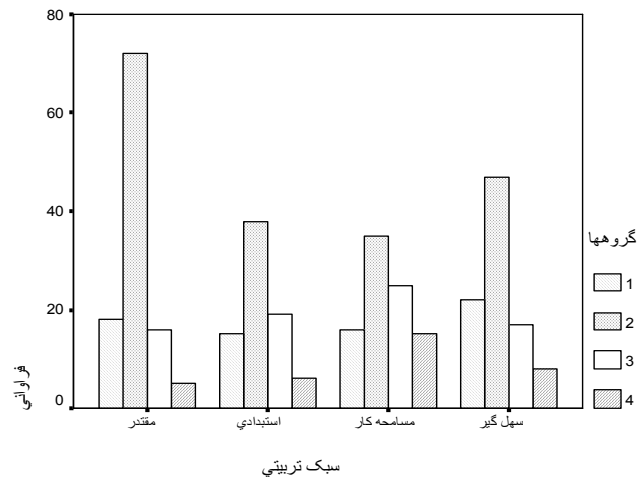
در جدول ۲ تعداد آزمودنی‌ها در ارزیابی میزان اعتقادشان به خدا و اطاعت از خواسته‌های او در سبک‌های تربیتی مختلف نشان داده شده است. طبق جدول ۲ در حالی که در سبک تربیتی مقتدرانه و سهل‌گیر درصد آزمودنی‌هایی که خود را در گروه «من به خدا ایمان دارم و تلاش می‌کنم آن‌چه را او خواسته است به‌طور کامل انجام دهم» قرار داده‌اند، بالاترین مقدار است (۲۷/۸٪ و ۲۶/۴٪)، اما درصد آزمودنی‌هایی که خود را در گروه «من به خدا ایمان دارم و اگرچه دوست دارم خواسته‌های او را انجام دهم ولی گاهی اوقات نمی‌توانم» طبقه‌بندی نموده‌اند در سبک تربیتی مقتدر ۳۳/۵٪ و این درصد در سبک تربیتی مسامحه‌کار ۱۹/۶٪ می‌باشد. هم‌چنین در حالی که درصد آزمودنی‌هایی که گزینه «ممکن است خدا وجود داشته باشد، ولی این امر به زندگی من ارتباطی ندارد» را انتخاب کرده‌اند، در سبک تربیتی مقتدرانه ۸/۷٪ است این درصد در سبک تربیتی مسامحه‌کارانه ۵۶/۵٪ می‌باشد. نمودار ۲ تفاوت‌های معنادار را نشان می‌دهد.

جدول ۳: فراوانی آزمودنی‌ها در ارزیابی میزان اعتقاد و پایبندی به دستورات دینی در سبک‌های تربیتی مختلف و نتایج آزمون مجذورکا

گروه‌ها	روش‌های تربیتی فراوانی (درصد)	مقتدر	استبدادی	مسامحه‌کار	سهل‌گیر	جمع
اول	مشاهده شده	۱۸ (۲۵/۴)	۱۵ (۲۱/۱)	۱۶ (۲۲/۵)	۲۲ (۳۱)	۷۱ (۱۰۰)
	انتظار رفته	۲۱/۱	۱۴/۸	۱۷/۳	۱۷/۸	
دوم	مشاهده شده	۷۲ (۳۷/۵)	۳۸ (۱۹/۸)	۳۵ (۱۸/۲)	۴۷ (۲۴/۵)	۱۹۲ (۱۰۰)
	انتظار رفته	۵۷	۴۰	۴۶/۷	۴۸/۳	
سوم	مشاهده شده	۱۶ (۲۰/۸)	۱۰ (۱۶/۱)	۲۵ (۳۲/۵)	۱۷ (۲۲/۱)	۷۷ (۱۰۰)
	انتظار رفته	۲۲/۹	۱۹	۱۸/۷	۱۹/۴	
چهارم	مشاهده شده	۵ (۱۴/۷)	۶ (۱۷/۶)	۱۵ (۴۴/۱)	۸ (۲۳/۵)	۳۴ (۱۰۰)
	انتظار رفته	۱۰/۱	۷/۱	۸/۳	۸/۵	
جمع						۳۷۴

$\chi^2_{(9)} = 21/76$ و $P < 0/10$

گروه‌ها: اول، خود را مسلمان معتقد و پای‌بند به رعایت دستورات و آداب دینی می‌دانم. دوم، من مسلمان هستم و اگرچه دوست دارم که دستورات دینی را رعایت کنم، ولی گاهی چنین نیستم. سوم، من مسلمانم ولی در واقع چندان پای‌بند آداب و دستورات دینی نیستم. چهارم، هنوز در مورد دین خود تصمیمی نگرفته‌ام.



نمودار ۳: ارزیابی آزمودنی‌ها از میزان اعتقاد و پای‌بندی به دستورات دینی در سبک‌های تربیتی مختلف منظور از گروه‌های والدین (۱، ۲، ۳، ۴) در نمودار ۳، همان گروه‌هایی است که در پایین جدول ۳، توضیح داده شده است.

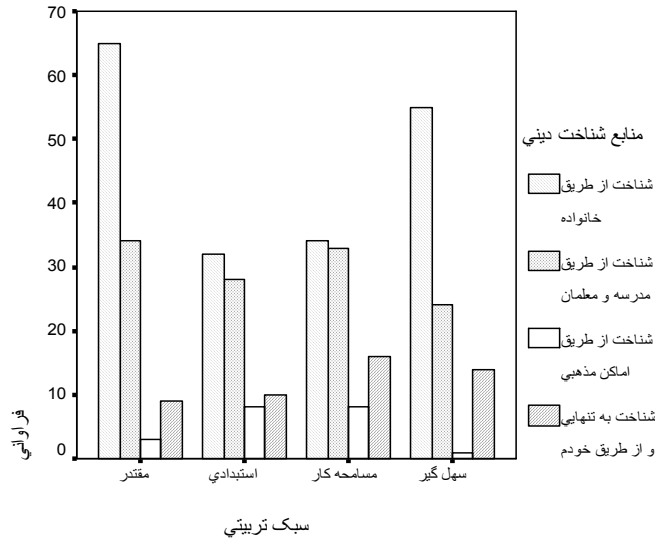
در جدول ۳ فراوانی آزمودنی‌ها در ارزیابی میزان اعتقاد و پای‌بندی به دستورات دینی در سبک‌های تربیتی مختلف و نتایج آزمون مجذور کا نشان داده شده است. طبق جدول، ۳٪ آزمودنی‌هایی که خود را در گروه «من مسلمان هستم و اگرچه دوست دارم که دستورات دینی را رعایت کنم، ولی گاهی چنین نیستم» قرار داده‌اند، در سبک تربیتی مقتدرانه بالاترین مقدار است (۳۷/۵٪) و درصد آزمودنی‌هایی که خود را در گروه «هنوز در مورد دین خود تصمیمی نگرفته‌ام» طبقه‌بندی نموده‌اند، در سبک تربیتی مسامحه‌کار بیشترین مقدار است (۴۴/۱٪).

جدول ۴: فراوانی آزمودنی‌ها در انتخاب منابع تربیت دینی در سبک‌های تربیتی مختلف و نتایج آزمون مجذور کا

گروه‌ها	روش‌های تربیتی فراوانی (درصد)	مقتدر	استبدادی	مسامحه- کار	سهل‌گیر	جمع
اول	مشاهده شده	۶۵ (۳۴/۹)	۳۲ (۱۷/۲)	۳۴ (۱۸/۳)	۵۵ (۲۹/۶)	۱۸۶ (۱۰۰)
	انتظار رفته	۵۵/۲	۳۸/۸	۴۵/۳	۴۶/۷	
دوم	مشاهده شده	۳۴ (۲۸/۶)	۲۸ (۲۳/۵)	۳۳ (۲۷/۷)	۲۴ (۲۰/۲)	۱۱۹ (۱۰۰)
	انتظار رفته	۳۵/۳	۲۴/۸	۲۹	۲۹/۹	
سوم	مشاهده شده	۳ (۱۵)	۸ (۴۰)	۸ (۴۰)	۱ (۵)	۲۰ (۱۰۰)
	انتظار رفته	۵/۹	۴/۲	۴/۹	۱۱/۸	
چهارم	مشاهده شده	۹ (۱۸/۴)	۱۰ (۲۰/۴)	۱۶ (۳۲/۷)	۱۴ (۲۸/۸)	۴۹ (۱۰۰)
	انتظار رفته	۱۴/۵	۱۰/۲	۱۱/۹	۱۲/۳	
جمع						۳۷۴

$$\chi^2_{(9)} = 23/32 \text{ و } P < 0/006$$

گروه‌ها: اول، بیشتر شناخت و آموزش‌های دینی من از طریق اطلاعات خانواده‌ام بوده است. دوم، بیشتر شناخت و آموزش‌های دینی من از طریق مدرسه، معلمان و دوستانم بوده است. سوم، بیشتر شناخت و آموزش‌های دینی من از طریق اماکن مذهبی مثل مسجد و کلاس‌های مذهبی بوده است. چهارم، خودم به تنهایی و بدون هیچ کمکی از طریق مطالعه و... شناخت و آموزش‌های دینی را کسب کرده‌ام.



نمودار ۴: ارزیابی آزمودنی‌ها درباره کسب شناخت دینی در سبک‌های تربیتی مختلف

منظور از گروه‌های والدین (۱، ۲، ۳، ۴) در نمودار ۴، همان گروه‌هایی است که در پایین جدول ۴، توضیح داده شده است.

در جدول ۴ تعداد آزمودنی‌ها در تعامل روش‌های تربیتی مختلف و انتخاب منابع شناخت دینی نشان داده شده است. طبق جدول ۴ فراوانی آزمودنی‌هایی که منبع کسب آموزش و شناخت دینی خود را خانواده انتخاب نموده‌اند در سبک تربیتی مقتدرانه بیش از فراوانی مورد انتظار، (۳۴/۹) و سبک تربیتی مسامحه‌کارانه کمتر از فراوانی مورد انتظار (۱۸/۳) می‌باشد. همچنین از میان افرادی که منبع شناخت دینی خود را «اماکن مذهبی» و «خودم» در نظر گرفته‌اند به ترتیب ۱۵٪ و ۱۸/۴٪ سبک تربیتی مقتدرانه و ۴۰٪ و ۳۳٪ سبک تربیتی مسامحه‌کارانه را برای والدین خود ارزیابی نموده‌اند. در نمودار ۴ تفاوت معنادار رابطه‌ها نشان داده شده است.

بحث

مطالعه حاضر به بررسی غنی‌سازی رابطه والد-فرزند به عنوان پیش‌شرط تربیت دینی فرزندان می‌پردازد. به این دلیل که میزان مذهبی بودن والدین، قوی‌ترین عامل اجتماعی پیش‌بینی‌کننده میزان مذهبی بودن فرد است (گرن‌کوئیست، ۱۹۹۸ و شهابی‌زاده، ۱۳۸۳)، ارزیابی میزان مذهبی بودن والدین نقش مذهب را در کیفیت روش تربیتی و تربیت دینی بررسی می‌کند.

پژوهش حاضر نشان داد که بین سبک تربیتی و میزان مذهبی بودن والدین رابطه وجود دارد. یافته این پژوهش همسو با تحقیقات پاتوین (۱۹۷۷)، پاتوین^{۶۶} و اسلتن (۱۹۸۵) و ویگرت و توماس^{۶۷} (۱۹۷۳) ریبک (۱۹۹۴)، وگلستین و کاپلان^{۶۸} (۲۰۰۲) و ... است.

پاتوین و اسلتن (۱۹۸۵) در تحقیقی که در فرقه‌های مختلف مذهبی انجام دادند، ارتباط بین عملکردهای مذهبی، اعتقادات و تجربه‌های دینی نوجوانان را با میزان کنترل والدین بررسی کردند. نتایج نشان داد نوجوانانی که نمرات بالایی در تجارب مذهبی داشتند، والدین‌شان نیز نمرات بالایی در کنترل داشتند. البته این والدین رابطه عاطفی خوبی با فرزندان‌شان برقرار کرده بودند. ویگرت و توماس (۱۹۷۳) نیز گزارش کردند، وقتی والدین هر دو حمایت‌کننده باشند و کنترل کافی بر اعمال فرزندان داشته باشند، فرزندان به‌طور مطلوب‌تری در بحث‌های مذهبی والدین‌شان شرکت می‌کنند. همچنین افرادی که در محیطی مذهبی بزرگ شده باشند اما در ارتباط با مادران‌شان مشکل داشته باشند، کمتر در مراسم‌ها و فعالیت‌های مذهبی شرکت می‌کنند (هرویتز^{۶۹}، ۲۰۰۰). اسپیلکا و همکاران (۲۰۰۳) و دنسو و هانزبرگر (۱۹۷۷)، به‌نقل از اسپیلکا و همکاران، (۲۰۰۳) نیز معتقد هستند که برخی فرقه‌های مذهبی با سبک تربیتی اعمال شده از سوی والدین رابطه دارند؛ به‌طور مثال والدین مدارس فرقه خاصی مثل ارتدوکس سبک تربیتی استبدادی را ترجیح داده و در سبک تربیتی خود از تنبیه بدنی و زورگویی استفاده می‌کنند. این محققان معتقد هستند که برخی فرقه‌های خاص با اجبار کودکان به اطاعت، آموزه‌های دینی را به آنان منتقل می‌نمایند. تحقیقات الیسون و شرکت (۱۹۹۳) نیز نشان داد که افراد فرقه پروتستان در شیوه تربیتی خود گرایش به رفتار استبدادی دارند و ارزش اطاعت را به کودکان منتقل می‌نمایند. در واقع با توجه به نتایج پژوهش برجعلی (۱۳۷۸) که ارزیابی آزمودنی‌ها از فراوانی سبک تربیتی مقتدرانه والدین را بیش از سایر سبک‌ها گزارش نمود و از سوی دیگر، با توجه به نتایج تحقیق شهابی‌زاده (۱۳۸۳) که گزارش کرد پاسخ‌دهندگانی که میزان مذهبی بودن پدر و مادرشان در سطح بالایی است، به‌طور معنی‌داری بیشتر از گروهی که میزان مذهبی بودن پدر و مادرشان در سطح پایین است، نمره دل‌بستگی آن‌ها نسبت به پدر و مادر ایمن است و سرانجام، با توجه به این‌که پژوهش حاضر در ایران که فرهنگ آن آمیخته با باورهای اسلامی و دینی می‌باشد، انجام شده است، این احتمال می‌رود که شیوه تربیت اسلامی (با توجه به فرهنگ) به‌گونه‌ای است که استفاده والدین از سبک تربیتی مقتدرانه را بیشتر ایجاب می‌کند.

یافته دیگر پژوهش حاضر رابطه بین سبک تربیتی و میزان ارتباط با خدا و اطاعت از دستورات خداوند را نشان می‌دهد. تامینن (۱۹۹۱)، به‌نقل از اسلاتر، (۲۰۰۵) معتقد است در شکل‌گیری میزان ارتباط با خدا، عوامل بیرونی (خانواده و اماکن مذهبی) و عوامل درونی (فهم فطری و روح پاک) تأثیرگذار هستند. هرتل و داناها (۱۹۹۵) نیز اعتقاد دارند که ارتباط با خدا و اعتقاد به او انعکاس

ارزش‌های اجتماعی هنجار شده است که نه فقط از جامعه، بلکه از فرقه‌های مذهبی کوچک‌تر، گروه‌ها و به‌خصوص خانواده تأثیر می‌پذیرد.

از طرف دیگر پژوهش‌ها (از آن جمله: دی روس و همکاران، ۲۰۰۱ و ۲۰۰۳؛ صادقی، ۱۳۸۴) به رابطه بین سبک تربیتی والدین با تصور از خدا و میزان اعتقادات افراد با روش تربیتی ارتباط معناداری بدست آورده‌اند، یافته‌های فوق تأکیدی بر فرضیه انطباقی کیرکپاتریک (۱۹۹۲) می‌باشد. در این فرضیه بر تأثیر کیفیت ارتباط والد - فرزند در نوع ارتباط و اعتقاد به خدا تأکید شده است. همچنین با توجه به ارتباط معناداری که بین اعتقادات افراد و میزان مذهبی بودن والدین گزارش شده است، فرضیه انطباقی تجدیدنظر شده گرنکوویست (۲۰۰۲) نیز تأیید می‌شود. این فرضیه بیان می‌کند که میزان مذهبی بودن مراقبین و جامعه‌پذیری دینی در پیش‌بینی تصور از خدا و نوع ارتباط با خدا اهمیت دارد. با توجه به یافته‌های حاضر والدین می‌بایست جهت انتقال ارزش‌ها و درونی کردن آموزش‌های مذهبی خود در فرزندان از شیوه کنترل و حمایت بالا استفاده کرده و رابطه ایمنی با آنان برقرار نمایند.

یافته دیگر پژوهش حاضر رابطه معنادار بین روش تربیتی با منبع تربیت دینی می‌باشد. همان‌طور که در جدول ۴ مشاهده می‌شود فراوانی افرادی که منبع تربیت دینی خود را کسب اطلاعات از طریق خانواده در نظر گرفته‌اند و روش تربیتی خود را نیز مقتدرانه ارزیابی کرده‌اند نسبت به دیگر گروه‌ها، بسیار بیشتر می‌باشد (۳۴/۹٪). در حالی که این درصد برای افرادی که منبع تربیت دینی خود را شخصی و اماکن مذهبی در نظر گرفته‌اند، به ترتیب ۱۸/۴٪ و ۱۵٪ می‌باشد.

یافته حاضر تأکیدی بر نظریه دل‌بستگی و یادگیری اجتماعی است. همان‌طور که اشاره شد محققین بسیاری تأثیرگذارترین عامل را در جامعه‌پذیری دینی فرزندان، خانواده ذکر کرده‌اند (مراجعه شود به اسپیلکا و همکاران، ۲۰۰۳). توماس و همکاران (۱۹۷۴)، به‌نقل از دادلی و ویسی، (۲۰۰۰) اعتقاد دارند وقتی والدین و فرزندان حمایت عاطفی و ارتباط عاطفی مثبتی دارند، نوجوانان تعهد بالایی نسبت به ارزش‌های دینی نشان می‌دهند. جانسون (۱۹۷۳) نیز در تحقیق خود گزارش کرد دانش‌آموزانی که به ارزش‌های مذهبی تعهد بیشتری نشان داده‌اند، والدین خود را گرم‌تر، با محبت‌تر و پذیرنده‌تر از دانش‌آموزانی می‌دانستند که این ارزش‌ها را طرد کرده بودند. دادلی و ویسی (۲۰۰۰) نیز مهم‌ترین عامل برای انتقال آموزه‌ها و ارزش‌های دینی به فرزندان را حضور گرم و روابط حمایتی و مراقبتی والدین می‌دانند. نلسن (۱۹۸۱) نیز در تحقیق خود تأکید کرد که انتقال صحیح ارزش‌ها از والدین به فرزندان در خانواده‌های مقتدر بهتر از سایر خانواده‌ها انجام می‌پذیرد. همچنین طبق الگوی کیرکپاتریک (۱۹۹۲) هرچه روابط والد - کودک ایمن‌تر باشد، انتقال ارزش‌های دینی به فرزند و پذیرش و درونی کردن آن ارزش‌ها سهل‌تر می‌باشد.

افرادی که منبع تربیت دینی خود را اماکن مذهبی انتخاب نموده بودند تصور سخت‌گیرانه‌ای از خدا داشتند. اشاره به این نکته ضروری است افرادی که منبع تربیت دینی خود را اماکن مذهبی انتخاب کرده بودند روش‌های تربیتی والدین خود را بیشتر استبدادی و مسامحه‌کارانه در نظر گرفته بودند. با توجه به مطالب ذکر شده، بر این مطلب دوباره تأکید می‌شود که جو و فضای خانواده در پذیرش ارزش‌ها و انتقال آن به فرزندان خیلی مهم می‌باشد.

با همه اطلاعات بدست آمده در این پژوهش و پژوهش‌های دیگر (مثل کیرکپاتریک، ۱۹۹۲ و گرنکوویست، ۲۰۰۰؛ شهابی‌زاده، ۱۳۸۳ و ...) تأکید اصلی بر نقش مؤثر والدین و کیفیت رابطه والد - فرزند در خلال کودکی می‌باشد. از یک‌سو، تأکید نظریه‌های روابط موضوعی، دلبستگی و یادگیری اجتماعی بر چگونگی ارتباط والد - کودک و از دگرسو، با توجه به نتایج بسیاری از تحقیقات (از آن جمله؛ کیرکپاتریک، ۱۹۹۲، جانسون، ۱۹۷۳؛ هوج، پتریلو و اسمیت، ۱۹۸۲ و دادلی و ویسبی، ۲۰۰۰ و شهابی‌زاده، ۱۳۸۳) و سرانجام نتایج بدست آمده در پژوهش حاضر می‌توان نتیجه گرفت که تجارب دوران کودکی با والدین می‌تواند تأثیر بسیاری بر چگونگی ارتباط افراد با خدا، پذیرش تربیت دینی و میزان مذهبی بودن آنان داشته باشد. بنابراین با در نظر گرفتن این مسئله و با توجه به اعتقاد بالبی (۱۹۶۰، به نقل از دادستان، ۱۳۸۳) مبنی بر این‌که کودک در خلال نخستین ماه‌های زندگی، تجربه خود را در رابطه با تصویر مادر آغاز می‌کند، تجربه‌ای که در جریان سال‌های کودکی و نوجوانی در چارچوب روابط با والدین ادامه می‌یابد و موجب می‌شود که کودک بتواند به بناکردن الگوهای عملیاتی نایل گردد؛ الگوهایی که پیش‌بینی رفتار چهره‌های درآمیخته با دلبستگی نسبت به وی را در موقعیت‌های مختلف ممکن می‌سازد، و از سویی دیگر اعتقاد کیرکپاتریک (۱۹۹۴) به این‌که ارتباط با خدا نسبت به روابط دلبستگی بزرگسال، به رابطه دلبستگی والد - کودک شبیه‌تر است، می‌توان نتایج پژوهش حاضر را همسو با فرضیه انطباق در نظر گرفت. البته با عنایت به مطالب ذکر شده می‌توان نتیجه گرفت که کاربرد سبک تربیتی مقتدرانه از سوی والدین با توجه به بعد پذیرا و در دسترس بودن والدین و جو و فضای گرم خانواده منجر به پذیرش سهل‌تر استانداردها و ارزش‌های والدین (از جمله ارزش‌های دینی) و تعهد بیشتر به آن در بین فرزندان می‌شود (هوج، پتریلو و اسمیت، ۱۹۸۲). این یافته‌ها هم‌چنین تأییدی بر فرضیه جامعه‌پذیری دینی گرنکوویست (۱۹۹۸) و ۲۰۰۲) و همسو با نتایج پژوهش شهابی‌زاده (۱۳۸۳) نیز می‌باشد. شهابی‌زاده (۱۳۸۳) گزارش کرد که کیفیت ارتباط با خدا در افرادی که دلبستگی ایمن نسبت به والدین‌شان دارند منطبق با میزان مذهبی بودن والدین‌شان است. بنابراین والدین جهت انتقال ارزش‌ها و درونی کردن آموزش‌های مذهبی خود در فرزندان می‌بایست رابطه ایمنی با آنان برقرار کنند (منبع قبلی).

کودکان و نوجوانان احتیاج دارند با افرادی باشند که بتوانند با آن‌ها ارتباط صمیمانه و نزدیکی برقرار کنند و پذیرش و انتقال صحیح آموزش‌های دینی از سوی والدین به فرزندان نیازمند محیطی

گرم و صمیمی می‌باشد (دی روس و همکاران، ۲۰۰۴). شرکت و دارنل (۱۹۹۹) توضیح می‌دهند روان بنه دینی بر طبق ساختارهای خانوادگی، به‌خصوص تحت تأثیر سبک‌های تربیتی شکل می‌گیرد. ساختارها، جو، فضای خانواده و چگونگی ارتباط والدین با فرزندان، محیطی ضروری برای تحول هنجارهای رفتاری فرزندان می‌باشد (کاباریک، ۱۹۸۸). بنابراین در خانواده‌هایی که نظم، پاسخ‌گویی و اقتدار حاکم نیست نوجوانان والدین‌شان را به‌عنوان افرادی سختگیر و استبدادی و یا طردکننده و بی‌توجه توصیف کرده و نسبت به کسب ارزش‌ها از والدین و تعهد دینی نسبت به آن، احساس بیگانگی بیشتری دارند (در این‌جا اشاره به نتایج تحقیقات کیرکپاتریک، ۱۹۹۲؛ دی روس و همکاران، ۲۰۰۱؛ ۲۰۰۱ و صادقی، ۱۳۸۴) جالب توجه می‌باشد. این پژوهشگران گزارش کردند که در خانواده‌هایی با سبک تربیتی مقتدر تصور کودکان و جوانان از خدا دوستدار، حامی، مراقب و عاشق، و در خانواده‌هایی با سبک تربیتی مسامحه‌کار این تصور طردکننده، رهاکننده و غیرقابل دسترس است. به نظر می‌رسد والدین مقتدر فرزندان‌شان را برای شرکت در بحث‌ها تشویق می‌کنند اما تصمیم‌نهایی بر عهده والدین است. آن‌ها ضمن حمایت، پذیرش و دادن مسئولیت به فرزندان خود، احساس امنیت زیادی در آن‌ها ایجاد کرده و این امر باعث می‌شود فرزندان آن‌ها در مواردی که موضوعات برایشان مبهم است، به جستجو بپردازند. استقلال عمل، همراه با حمایت والدین به فرزندان اعتماد به نفس زیادی می‌دهد که برای شناخت و کسب ارزش‌ها کمک شایانی است (برک^{۷۴}، ۱۹۹۴).

نکته دیگر اشاره به تحقیقات پاتوین^{۷۰} و اسلتن (۱۹۸۵) و ویگرت و توماس^{۷۱} (۱۹۷۳) می‌باشد. پاتوین و اسلتن (۱۹۸۵) در تحقیقی که در فرقه‌های مختلف مذهبی انجام دادند، ارتباط بین عملکردهای مذهبی، اعتقادات و تجربه‌های دینی نوجوانان را با میزان کنترل والدین بررسی کردند. نتایج نشان داد نوجوانانی که نمرات بالایی در تجارب مذهبی داشتند، والدین نیز نمرات بالایی در کنترل داشتند البته این والدین رابطه عاطفی خوبی با فرزندان‌شان برقرار کرده بودند. ویگرت و توماس (۱۹۷۳) نیز گزارش کردند، وقتی والدین هر دو حمایت‌کننده باشند و کنترل کافی بر اعمال فرزندان‌شان داشته باشند، فرزندان به‌طور مطلوب‌تری در بحث‌های مذهبی والدین شرکت می‌کنند.

در نهایت می‌توان گفت که جامعه‌پذیری در تعیین و میزان اعتقادات دینی به‌عنوان یکی از جنبه‌های مهم دین اثر دارد (اسپیلکا و همکاران، ۲۰۰۳) و پژوهشگران مهم‌ترین عامل در جامعه‌پذیری دینی فرزندان را والدین می‌دانند (مراجعه شود به گرنکوویست، ۱۹۹۸ و ۲۰۰۲؛ شهابی‌زاده، ۱۳۸۳ و صادقی، ۱۳۸۴). همان‌طور که اشاره شد مطالعات بسیاری به نقش مهم آموزش‌های انتقالی از سوی والدین در رشد نگرش‌ها و عملکردهای دینی در فرزندان اشاره داشته‌اند (مراجعه شود به اسپیلکا و همکاران، ۲۰۰۳؛ ازراک، ۱۹۸۹؛ نقل از منبع قبلی). هم‌چنین به نقش مهم محیط خانوادگی و فعالیت و آموزش‌های دینی توسط والدین در میزان دینداری نوجوانان اشاره نموده است. محققان بیان کرده‌اند که نقش والدین می‌تواند به‌صورت مستقیم یا غیرمستقیم با کنترل تأثیر عامل‌های

دیگر، مثلاً از طریق حضور در کلاس‌ها یا مکان‌های مذهبی باشد (اسپیلکا و همکاران، ۲۰۰۳). جانسون (۱۹۷۳) نیز در تحقیق خود گزارش کرد دانش‌آموزانی که به ارزش‌های مذهبی تعهد بیشتری نشان داده‌اند، والدین خود را گرم‌تر، با محبت‌تر و پذیرنده‌تر از دانش‌آموزانی می‌دانستند که این ارزش‌ها را طرد کرده بودند. دادلی و ویسی (۲۰۰۰) نیز مهم‌ترین عامل برای انتقال آموزه‌ها و ارزش‌های دینی به فرزندان را حضور گرم و روابط حمایتی و مراقبتی والدین می‌دانند. نلسن (۱۹۸۱) نیز در تحقیق خود تأکید کرد که انتقال صحیح ارزش‌ها از والدین به فرزندان در خانواده‌های مقتدر بهتر از سایر خانواده‌ها انجام می‌پذیرد. همچنین طبق الگوی کیرکپاتریک (۱۹۹۲) هرچه روابط والد - کودک ایمن‌تر باشد، انتقال ارزش‌های دینی به فرزند و پذیرش و درونی کردن آن ارزش‌ها سهل‌تر می‌باشد.

به‌عنوان آخرین نکته، باید اشاره شود که به اعتقاد دادلی و ویسی (۲۰۰۰) بین سبک تربیتی که فرزندان از والدین خود درک می‌کنند با درک والدین از سبک تربیتی خود تفاوت‌هایی وجود دارد (گرچه درک فرزندان از سبک تربیتی والدین، به سبک اعمال شده از سوی والدین نزدیکی بیشتری دارد). بنابراین ضمن این که می‌بایست در تعمیم‌دهی نتایج پژوهش حاضر احتیاط لازم به‌عمل آید، به نظر می‌رسد بهتر است برای قابلیت تعمیم‌دهی بیشتر نتایج در پژوهش‌های آتی، عوامل مداخله‌گری چون میزان تحصیلات والدین، پایگاه اجتماعی - فرهنگی آنان، فرهنگ حاکم بر جامعه و... نیز در نظر گرفته شود.

یادداشت‌ها

- | | |
|--|--|
| 1. Generation gap | 41. Slicker |
| 2. Rebellion | 42. Buri, Louiselle, Misukanis & Mueller |
| 3. Hunsberger | 43. Rohner |
| 4. Spilka, B., Hood, R.W., Hunsberger, B., & Goursuch, R | 44. De Roos et al |
| 5. Friedenberg | 45. Obedience |
| 6. Thomas | 46. Extrinsic religious |
| 7. Lerner & Spanier | 47. Intrinsic religious |
| 8. Lerner & Spanier | 48. Giesbrecht |
| 9. Nelsen | 49. Thomas, D. L et al |
| 10. Coopersmith, Regan & Dick | 50. Dudley, R. L., & Wisbey, R.L |
| 11. Bengtson & Troll | 51. Kirkpatrick |
| 12. Hunzburger, B | 52. Bowlby |
| 13. Hoge, Petrillo & Smith | 53. Kirkpatrick & Shaver |
| 14. Allport, Gillespie & Young | 54. God as a substitute attachment |
| 15. Argyle | 55. Correspondence hypothesis |
| 16. Harvard | 56. Granqvist |
| 17. Radcliffe | 57. Granqvist & Hagekull |
| 18. Hunsberger & Brown | 58. Palkovits & Palm |
| 19. Francis & Gibson | 59. Johnson |
| 20. Francis & Brown | 60. Batson, Schoenrade & Ventis |

- | | |
|----------------------------------|------------------------------------|
| 21. Religiousness | 61. Benson et al |
| 22. Religious socialization | 62. Authoritative |
| 23. Maccoby, E. E | 63. Neglective |
| 24. Cornwall & Thomas | 64. Permissive |
| 25. personal religious community | 65. Authoritarian |
| 26. Sherkat & Darnell | 66. Potvin, R. H., & Sloane, M. D |
| 27. keeping the faith | 67. Weigert, A. J., & Thomas, A. L |
| 28. Luft & Sorell | 68. Vogelstein, I. C., & Kaplan, D |
| 29. Parenting | 69. Horowitz, B |
| 30. Parenting styles | 70. Berk, L. E |
| 31. Baumrind | 71. Potvin, R. H., & Sloane, M. D |
| 32. Berzonsky | 72. Weigert, A. J., & Thomas, A. L |
| 33. Responsiveness | |
| 34. Demandingness | |
| 35. Authoritative | |
| 36. Accepting | |
| 37. Demanding | |
| 38. Authoritarian | |
| 39. Permissive | |
| 40. Uninvolved | |

منابع

- آقاجری، ز. (۱۳۷۴). بررسی تأثیر شیوه فرزندپروری والدین بر عزت نفس و سازگاری فرزندان. پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه الزهراء، تهران.
- خوانین‌اده، م؛ ازهای، ج؛ و مظاهری، م. (۱۳۸۴). مقایسه سبک دلبستگی دانشجویان دارای جهت‌پذیری مذهبی درونی و بیرونی. *مجله روان‌شناسی، ویژه نامه روان‌شناسی و دین، سال نهم/ شماره ۳، ص ۲۴۷-۲۲۷*.
- دادستان، پ. (۱۳۸۳). *روان‌شناسی مرضی تحولی. از کودکی تا بزرگسالی* (جلد اول). تهران: سمت.
- شهابی‌زاده، ف. (۱۳۸۳). بررسی رابطه بین ادراک سبک دلبستگی دوران کودکی و سبک دلبستگی بزرگسال با سبک دلبستگی به خدا. پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه شهید بهشتی، تهران.
- صادقی، م. (۱۳۸۴). بررسی رابطه بین روش تربیت دینی با تصور از خدا در دانشجویان. پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه شهید بهشتی، تهران.
- محمدی، ز. (۱۳۸۴). بررسی قدرت پیش‌بینی‌کنندگی ابعاد هویتی فرزندان توسط ابعاد فرزندپروری والدین در بین دانشجویان دختر و پسر دانشگاه شیراز با توجه به متغیرهای جمعیت‌شناختی. پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه شیراز، تهران.

- Argyle, M. (2000). *Psychology and religion: An introduction*. London: Routledge.
- Batson, C. D., Schoenrade, P., & Ventis, W. L. (1993). Religion and the individual: A social-psychological perspective. *Journal for the Scientific Study of Religion, 30*, 430-447.
- Berk, E. (1994). *Child development* (Third edition). Boston: Allyn & Bacon.
- Berzonsky, M. (2004). Identity style, parental authority, and identity commitment. *Journal of Youth and Adolescence, 33*(3), 213-220.

- Buri, J. R., Louiselle, P. A., Misukanis, T. M., & Muller, R. A. (1998). Effects of parental authoritarianism and authoritativeness on self-esteem. *Personality and Social Psychology Bulletin, 14*, 271-282.
- Darling, N., & Steinberg, L. (1993). Parenting style as context: An integrative model. *Psychological Bulletin, 113*, 484-496.
- De Roos, S. A., Iedema, J. & Miedema, S. (2001a). Young children's description of God: Influences of parents' and teachers' God concept and religious denomination of schools. *Journal of Beliefs and Values, 22*, 19-30.
- De Roos, S. A., Iedema, J. & Miedema, S. (2004). Influence of maternal denomination, God concepts, and child-rearing practices on young children's God concepts. *Journal for the Scientific Study of Religion, 43*(4), 519-535.
- De Roos, S. A., Miedema, S. & Iedema, J. (2001b). Attachment, working models of self and others, and God concept in kindergarten. *Journal for the Scientific Study of Religion, 40*(4), 607-618.
- Dudley, R. L. & Wisbey, R. L. (2000). Relationship of parenting styles to commitment to the church among young adults [On-line]. *Religious Education*. Retrieved June 11, 2005, Available: <http://www.findarticle.com>.
- Francis, L. J., & Brown, L. B. (1991). The influence of home, church and school on prayer among sixteen-year-old adolescents in England. *Review of Religious Research, 33*, 112-122.
- Francis, L. J., & Gibson, H. M. (1993). Parental influence and adolescent religiosity: A study of church attendance and attitude toward Christianity among adolescents 11 to 12 and 15 to 16 years old. *International Journal for the Psychology of Religion, 3*, 241-253.
- Friedenberg, E. (1969). Current patterns of a generation conflict. *Journal of Social Issues, 25*, 21- 38.
- Glesbrecht, N. (1995). *Parental factors related to and predictive of adolescent religious commitment*. Unpublished master's thesis. University of Regina, Canada.
- Granqvist, P. (1998). Religiousness and perceived childhood attachment: on the question of compensation or correspondence. *Journal for the Scientific Study of Religion, 37*, 350-367.
- Granqvist, P. (2002). Attachment and religiosity in adolescence: Cross-Sectional evaluations. *Personality and Social Psychology Bulletin, 28*, 260-270.
- Granqvist, P., & Hagekull, B. (1999). Religiousness and perceived childhood attachment: Profiling socialized correspondence and emotional compensation. *Journal for the Scientific Study of Religion, 38*, 254-273.
- Hoge, D. R., Petrillo, G. H. & Smith, E. I. (1982). Transmission of religious and social values from parents to teenage children. *Journal of Marriage and the Family, 44*, 569-580.
- Hunsberger, B. (1985a). Parent-university Student agreement on religious and non religious issues. *Journal for the Scientific Study of Religion, 24*, 314-320.
- Johnson, M. A. (1973). Family life and religious commitment. *Review of Religious Research, 14*, 144-150.

- Kirkpatrick, L. A. (1992). An attachment-theory approach to the psychology of religion. *The International Journal for the Psychology of Religion*, 2, 3-24.
- Kirkpatrick, L. A. (1994). The role of attachment in religious belief and behavior. *Advances in Personal Relationship*, 5, 239-256.
- Kirkpatrick, L. A. (1998). God as a substitute attachment figure: A longitudinal study of adult attachment style and religious change in college students. *Personality and Social Psychology Bulletin*, 24, 961-973.
- Kirkpatrick, L. A. (1999). *Handbook of attachment: Theory, research and clinical application*. NY: Guilford press.
- Kirkpatrick, L. A., & Shaver, P. R. (1990). Attachment theory and religion childhood attachment religious beliefs, and conversion. *Journal for the Scientific Study of Religion*, 29, 315-334.
- Kirkpatrick, L. A., & Shaver, P. R. (1992). An attachment theoretical approach to romantic love and religious belief. *Personality and Social Psychology Bulletin*, 18, 226-275.
- Kuburic, Z. (1998). Image of God in religious experience. *The Scientific Journal FACTA UNIVERSITIS series: Philosophy and Sociology*, 1(5), 471-484.
- Lerner, R. M., & Spanier, G. B. (1980). *Adolescent development: A life-span perspective*. New York: McGraw- Hill.
- Luft, G. A., & Sorell, G. T. (1987). Parenting style and parent- adolescent religious value consensus. *Journal of Adolescent Research*, 2, 31-35.
- Maccoby, E. E. (1992). The role of parents in the socialization of children: An historical overview. *Development Psychology*, 28(6), 1006-1017.
- Nelsen, H. M. (1981b). Gender differences in the effects of parental discord on preadolescent religiousness. *Journal for the Scientific Study of Religion*, 20, 351-360.
- Palkovitz, R., & Palm, G. (1998). Fatherhood and faith in formation: The developmental effects of fathering on religiosity, morals, and values. *Journal of Men's Studies*, 7, 33-51.
- Potvin, R. H., & Sloane, M. D. (1985). Parental control, age, and religious practice. *Review of Religious Research*, 27, 3-14.
- Sherkat, D. E. & Darnell, A. (1999). The effect of parents' fundamentalism on children's educational attainment: Examining differences by gender and children's fundamentalism. *Journal for the Scientific Study of Religion*, 38, 23-37.
- Slicker, E. (1998). Relationship of parenting style to behavioral adjustment in graduating high school seniors. *Journal of Youth and Adolescence*, 27(3), 345-372.
- Spilka, B., Hood, R.W., Hunsberger, B. & Goursuch, R. (2003). *The psychology of religion* (3rd Edition). NY: Guilford.
- Weigert, A. J., & Thomas, D. (1973). Socialization and religiosity: A cross-national analysis of catholic adolescent. *Sociometry*, 33, 305-326.